

# Γνώσι σεαυτού

## خود را بشناس

### تراز نامه تاریخ یونان

بقلم آقای دکتر احمد بهمنش

دانشیار دانشکده ادبیات

شبه جزیره بالنسبه کوچکی که در جنوب شرقی اروپا قرار گرفته و ما آن را یونان میخوانیم ، کشوری است که قرن ها مهد عالیترین تمدن ها بوده و آتن پایتخت کنونی آن ، مشعلدار آزادی و فرهنگ جهان محسوب میشده است . کلمه یونان که ما باین سرزمین اطلاق میکنیم از آن جهت است که ایرانیها ، نخستین بار بایکی از اقوام «یونانی» یعنی ایونی های ساکن آسیای صغیر آشنا شدند ، (در تورات از آنها بنام یاوان یاد شده) و رومیها هم بهمین مناسبت آنها را Graeci, Graeci, Grai می گفتند ، چون آنها هم نخستین بار با قوم کوچکی از یونانیها ، بنام گرسی که در شهر Cumes ساکن شده بودند، مربوط شدند. یونانیان در دوره «آکئی» خود را هلن و سرزمین خود را که شامل دره Spercheios بود ، هلا (یا Hellas) میخواندند؛ منشاء این کلمه معلوم نیست و همچنین معلوم نیست از چه زمانی این کلمه بر تمام یونان اطلاق شد .

این سرزمین کوچک کوهستانی که در حدود چهار صد کیلومتر طول و سیصد کیلومتر عرض داشت فقط یک پنجم آن قابل سکنی و مستعد زراعت بود و هوای آن با وجود گرما ، در قسمت عمده سال گوارا و مطبوع بود و دریائی محدود و آرام در اطراف آن قرار داشت . اقوام ماقبل هلن و هلن ها ، در سرزمینی که از لحاظ طبیعی دارای چنین شرایطی بود وارد شدند. کشور مزبور با آنکه خاک رس و مصالح ساختمانی ، بخصوص سنگ مرمر و مختصری نقره و مس، و بمقدار کمی طلا داشت ، فاقد غلات و جنگل بمیزان کافی

بود و فقط شراب و روغن زیتون تهیه می‌کرد و گذشته از این از نمک دریا و ماهی و صدف آن نیز استفاده می‌شد.

با توجه به مقدمه بالا میتوان گفت که ظهور این تمدن درخشان تاحدی تابع محیط بوده چنانکه وجود دره‌ها و کوه‌های متعدد مانع ایجاد حکومت واحد شده، بلاد مستقل و آزادی را در آن سرزمین بوجود آورد و از طرف دیگر دسترسی بدریاها ارتباط مردم این بلاد را با کشورهای متمدن دیگر تسهیل و موجبات پیشرفت تمدن آنها را فراهم کرد.

تمدنی که در این ناحیه ظهور کرد، مخصوصاً از لحاظ اهمیت مقام افراد و احترام با آزادی و همچنین توجه بنیائی و فرهنگ، چنان بیسابقه بود که عده‌ای در ستایش و تجلیل آن، راه مبالغه پیموده، عنوان «اعجاز» بآن دادند. لیکن این مطلب دیگر طرفداری ندارد و امروز عقیده بر آن است که مقدمات این پیشرفت، از مدتها پیش بوسیله اهالی «کرت» (که تمدن آنها در فاصله میان سالهای ۲۴۰۰ تا ۱۴۰۰ باوج ترقی رسید) و سپس بدست مردم «می سن» (۱۶۰۰-۱۲۰۰) و بالاخره در طی دوره‌ای که به «قرون وسطای درین» (قرن دوازدهم تا قرن هشتم) معروف شده و در نتیجه «رستاخیز هلنی» که در قرن هفتم و هشتم بظهور پیوست، پایه گذاری شد (یونانیان خود، بشاگردی مصریها و مردم بین النهرین مباحثات می‌کردند).

منتهی از زمان شروع جنگهای مدی تا استیلای رم (حدود ۲۰۰ - ۵۰۰ قبل از میلاد) یعنی در طول سه قرن، افتخاراتی در شئون مختلف زندگی نصیب یونان شد که موجب شگفتی و اعجاب بود و در واقع اقوام هلن کسانی بودند که نخستین بار در عمر بشر، برای آزادی فکری و زندگی آزاد، قدم بمیدان عمل گذاشته، با صفات مخصوص خود و قدرت خلاقه‌ای که داشتند چنان مقامی یافتند که از لحاظ روحی و معنوی، و پس از جنگهای ماراتن و سالامین - از لحاظ قوای مادی و جسمانی هم رقیبی برای خود نمی‌شناختند. همانطور که اروپای غربی، نقش اساسی را، در تمدن ساختن سایر نقاط جهان بعهده داشت، یونان نیز معلم و راهنمای دنیای مدیترانه محسوب میشود و میراث

علمی و ادبی و هنری و اجتماعی یونان - یعنی : تثبیت مقام واقعی افراد، ایجاد حکومتها و قوانینی که اساس آن برابری و آزادی بود، فعالیت برای تشکیلات سیاسی با رعایت انصاف و احترام متقابل، کنجکاوی برای کشف اسرار طبیعت، کوشش برای تعریف و تشریح علمی جهان، گنجینه گرانبهای علوم ریاضی، هنری که در عین پیروی از حقیقت، خالی از دقت و ابتکار نبود و بالاخره زبانی که برای بیان همه مفاهیم کافی بود و هنوز بعد از قرنها، لغات و اصطلاحات آن مورد استفاده دانشمندان میباشد - بوسیله اسکندریه و رم بارو با انتقال یافت.

مع ذلك و با همه این محاسن، نقص هائی هم در این تمدن عالی وجود داشت، چنانکه از لحاظ سیاسی، ایجاد وحدت در آن سرزمین عملی نشد و مدینه های مستقل یونان، با وجود کوششهایی که برای اتحاد آنها بعمل آمد، بزندگی خود ادامه دادند؛ این جدائی و استقلال که آتش رقابت آنها را تیزتر میکرد و در زمینه هنری موجب پیشرفت آنها بود، بالاخره آنها را در برابر خطر استیلای پارسها قرار داد و چنانکه میدانیم در نتیجه فداکاری مردان بزرگ آتن، این خطر از یونان رفع شد ولی با آنکه مسأله استقلال مدینه ها طرفدار زیادی نداشت یونانیان پس از این حادثه نیز نتوانستند حکومت قابل دوامی تشکیل دهند و با مخاطره جدیدی که دولت مقدونیه ایجاد کرده بود، مواجه شدند. توین بی (۱)، مورخ دانشمند معاصر، درمبحثی که از تمدن یونان و رم و شروع و توسعه تمدن ها صحبت میکند، معتقد است که برخورد تمدن ها با موانع و مشکلاتی که رفع آنها مقدور نباشد، موجب رکود و شکست آن تمدن خواهد بود (و این مطلب در همه شئون زندگی قابل آزمایش و محسوس است). وی بازگر شواهدی از تاریخ یونان چنین میگوید: در قرن ششم و پنجم پیش از میلاد، يك نظام سیاسی بین المللی از طرف امپراطوریه های لیدی، پارسی و کارتاژی، در دسترس مدینه های یونانی قرار گرفت. امپراطوری هخامنشی با اصول و ترتیبی معین، روابط سیاسی منظمی را در مدینه های مستقل یونانی، که با طاعت پارسها در آمده بودند معمول کرد و خشایارشا برای

تکمیل این اقدامات، - که نخستین تلاش بشر در راه ایجاد صلح بین المللی محسوب میشد و داریوش زمامدار مدبر و واقع بین پارسی، با بر نامه صحیحی باجرای آن قیام کرده بود (۱) - بفتح سایر قسمت‌های یونان که استقلالی داشتند، پرداخت. مدینه‌های یونانی، در عین نومیدی - ولی پروزمندانانه - مقاومت کردند، چون عقیده داشتند که غلبه پارسه پایان تمدن آنها خواهد بود.

(این عقیده شاید توهمی بیش نبود چون تصرف یونان از لحاظ مادی و اقتصادی ارزش قابل ملاحظه‌ای برای داریوش، که جهان‌انداری را وجهت خود ساخته بود، نداشت و بعقیده پاره‌ای از مورخین، عدم توفیق پارسه، در تصرف یونان، موجب شد که از طرفی مسأله وحدت جهانی، که دنیای قدیم، از قرن‌ها پیش در انتظار آن بود، موقوف گردد و از طرف دیگر استفاده ملل شرق، از تمدن یونان که در حال توسعه و پیشرفت بود، بکنندی صورت گیرد، چون در واقع يك قرن ونیم بعد، یعنی در دوره هلنیستی محیطی مساعد، نظیر شرایطی که در دوره هخامنشی‌ها فراهم بود، بوجود آمد. این استفاده معنوی که جنبه متقابل داشت در صورت غلبه پارسه، باین نحو صورت میگرفت که هنر و فلسفه یونان با سانی و سرعت رواج یابد و ملل شرقی مجموعه مشاهدات علمی و اصل زهد و پارسائی را در اختیار یونانیان بگذارند. در این جنگها یونان مخالفت خود را با آئینده مذهبی و اخلاقی دنیا بشبوت رسانید. یونانیها که در این پیکار پیروز شده بودند، در حفظ مذهب خود، یعنی پرستش خدایان متعدد، که دیگر در شرق طرفداری نداشت و از مدت‌ها پیش مردود شناخته شده بود، بشدت میکوشیدند. کهنه روشنفکر آبولون، متوجه این موضوع بودند و بهمین مناسبت با هجوم پارسه روی موافق نشان میدادند و بنظر آنها مسلم بود که پیروزی پارسه مقام منزلت آبولون را در دنیای هلنی بالا خواهد برد.

احترام اغلب زمامداران هخامنشی بمذاهب ملل تابع (منجمله مذهب یهود که مبنی بر یکتاپرستی و رعایت اصول دینی و اخلاقی بود)، رعایت استقلال داخلی نواحی متصرفی و توجه با آداب و رسوم و زبان آنها و حتی استفاده از هنرمندان اقوام مغلوب برای ایجاد بناهایی شایسته مقام امپراطوری هخامنشی، زمینه مساعدی برای این وحدت فراهم ساخته بود.

« یونانیها در این مبارزه، گذشته از حفظ استقلال خود، بالادی را هم که سابق بتصرف پارسه در آمده بود، آزاد کردند ولی چون راه حل سیاسی پارسه را نپذیرفته بودند، ناچار برای یافتن راهی که اتحاد میان آنها را تأمین کند، بتلاش افتادند،

۱- « ارتگای گاست » در مقایسه سزار و اسکندر میگوید: تنها فکر مشترک این دو مرد، ایده‌یک « دولت جهانی » است، اما این فکر از خود اسکندر نیست و از « عالم پارسی » بدور رسیدم، کتاب طنبیان توده‌ها ترجمه د کتر منشی زاده.

متأسفانه در این مورد توفیقی بدست نیاوردند و آنها که در سالهای ۴۸۰ و ۴۷۹ خشایارشا را شکست داده بودند، در سالهای ۴۷۸ و ۴۳۱ و چندی بعد یعنی در ۳۸۷ بدست خود و از هموطنان و متحدین سابق خویش شکست خوردند.

کوشش آنها برای ایجاد یک نظم سیاسی بین‌المللی، یعنی ایجاد اتحادیه دلوس بر اساسی که پارسها بعد از شورش ایونی، بر شهرهای آسیای صغیر تحمیل کرده بودند و موجب تثبیت وضع سیاسی و تأمین زندگی اقتصادی یونان متحد میشد، ب نتیجه‌ای نرسید و در واقع بعد از پریکلس علائم انحطاط آشکار گشت. ازین پس یونانیان با تمام استعداد و قریحه‌ای که داشتند، کمتر بحقیقت فضا یا توجه میکردند، فعالیت‌های «آلسی بیان» که با وجود قدرت و مهارت نظامی، جنبه‌هاجر اجوئی داشت، اختلاف و مبارزات دائمی آتن و اسپارت و تب، و بالاخره عهدنامه آنتالسیداس (۳۸۷ ق.م.) که از طرف اسپارت با ایران بسته شد، ضعف و ناتوانی یونان را ثابت میکرد و گذشته از این، تقلیل جمعیت یونان موجبات زوال این تمدن را در برابر مدعیان جدید، یعنی مقدونیه و روم فراهم میساخت. عامل دیگری که پیشرفت این تمدن را متوقف ساخت این بود که یونان، آنطور که در قرن ششم در نظر داشت، بتعمیم تعلیمات توجیهی نکرد و مساوات و برابری که یکی از اصول زندگی یونانیان بود، در این مورد میان طبقه ممتاز و توده مردم رعایت نشد؛ گذشته از این، بی‌اعتنائی مردم بکارهای یدی، نه تنها باعث رکود امور فنی و صنعتی بود، بلکه بزبان توسعه علوم نیز تمام گشت.

بهر حال چنانکه گفته شد پس از جنگهای مدی، یونان که قدرت و اعتبار زیادی بدست آورده و مجبور بود از سیاست جدیدی برای ایجاد یک نظم سیاسی بین‌المللی پیروی کند، بانجام نقشه خویش توفیق نیافت؛ بقول گروسه<sup>(۱)</sup> و هاتزفلد<sup>(۲)</sup> اصرار و پافشاری مدینه‌های مستقل یونانی برای حفظ محدودیت خویش و همچنین خود بینی طبقات ممتاز در قبال شرایط جدید زندگی مفهومی نداشت و خواه ناخواه قدرت و تأثیر سابق را از دست داد منتهی چون راه حلی برای رفع مشکل جدید پیدانشد، حکومت‌های مختلف

۱ - René Grousset, Bilan de l'histoire.

۲ - Jean Hatzfeld, La Grèce et son héritage.

یونان در برابر بلندپروازیهای مقدونیه نتوانستند پایداری کنند و باطاعت آن دولت درآمدند. غلبه مقدونیه و تسلط یونان بر آسیا<sup>(۱)</sup> ظاهراً تا اندازه‌ای ناکامیهای داخلی را جبران کرد ولی بتدریج سازمانهای سیاسی و وضع اخلاقی و روح انتقادی آتن در برخورد با افکار و عقاید عرفانی شرق (که هرگز آن اسکندریه بود) تغییراتی بخود گرفت. از طرف دیگر یونانیها که بر اثر اقدامات اسکندر اختیار امور را در شرق بدست گرفته بودند<sup>(۲)</sup> در آنجا هم بحفظ اتحاد توفیق نیافتند و زمامداران مقدونیه (آنتی گونیدها) و شام (سلوکی‌ها) و مصر (بطالسه یا بطالسه) همانطور که در آتن و اسپارت و تب سابقه داشت بر قابت با یکدیگر پرداختند و زمینه را برای استیلای رم فراهم ساختند. روح آزادیخواهی یونانی که در جنگهای ماراتن و سالامین بخوبی تجلی کرده بود در دوره جانشینان اسکندر و در دربارهای اسکندریه و آنتاکیه و پرگام بیستی گرائید و درست در همین موقع یعنی در قرن دوم پیش از میلاد، وقفه‌ای در کارهای ابتکاری یونان پدید آمد. البته در این تاریخ هم هنوز هنرمندان و دانشمندان متعددی در یونان وجود داشتند ولی هنر و دانش یونان از پیشرفت بازماند. هلنیسم از این پس بصورت آداب و فرهنگ در آمد که جنبه عمومی و جهانی داشت و بر اساس تجارب و اطلاعات گذشته و بدون آنکه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نائل آید ادامه یافت و خدماتی هم بعالم بشریت انجام داد که مهمتر از همه تربیت و راهنمایی دنیای رومی بود.

۱ - در آن موقع که مشعل تمدن از آسیا بیونان انتقال یافت و هنگامی که تاریخ اروپا آغاز گشت، نظم و ترتیب و روح آزادمنشی تمدن آسیائی و تجربه چند هزار ساله آن، بشریت را سروسامانی داده مقام مهمی کسب کرده بود. یونان در انجام مأموریت خود و رواج علم و دانش از آن جهت توفیق یافت که مصر و آسیا، پیش از او راه را هموار کرده بودند؛ یونانیها خود نیز بر این مطلب وقوف داشتند چنانکه در *Cyropédie* صفات عالیة کوروش راستوده و اشیل از رقیب دیرینه یونان، داریوش، با احترام یاد کرده است. کلمه «بربر» که از طرف یونانیها، برای آسیائیها مصطلح شده بود معنی زننده کنونی را نداشت و مبادله هنرمندان و فلاسفه، میان ایران و یونان، معرف ارزش و احترامی است که هر یک از دو ملت نسبت بیکدیگر قائل بوده‌اند. بطور خلاصه، هنگامی که یونان بحیات امپراطوری پارسی خاتمه داد بنای عظیمی را ویران کرد. (تاریخ شرق قدیم - Dr G. Contenau و J. Capart)

۲ - اسکندر در طول مدتی که مالک الرقاب امپراطوری پارسی بود، کار مهمی انجام نداد و اغلب سازمانهای اداری را بوضع سابق نگاه داشت. راهها، بنادر، ادارات امپراطوری بهمان صورت که از طرف کوروش ایجاد شده بود، باقی ماند. *H. G. Wells; Esquisse de l'hist. universelle*

## گرچه :

کس ز آغاز و ز انجام جهان آ که نیست اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است  
 مع ذلك مطالعه تاریخ حیات این ملت، که باصطلاح، «عیب و هنرش» باختصار در  
 این کتاب ذکر شده، وقت و تعمق درزندگی علمی و معنوی مردم آن زمان که مراحل  
 اولیه تمدن را پایه گذاری میکردند مخصوصاً از آن جهت ضرور و سودمند است که  
 نسل حاضر با توجه به گذشته تاریخی خود، بر میزان پیشرفتهائی که در امور معنوی و  
 اجتماعی بدست آورده است (و شاید چندان قابل ملاحظه نباشد<sup>(۱)</sup>) واقف شود و از  
 تکرار خطاها و اشتباهاتی که قرنهای گذشته بشربوده و موجب شکست و زوال تمدنهای  
 درخشانی شده است مصون و محفوظ بماند. در روزگار ما که هر روز قدمی برای بسط  
 تمدن مادی بجلو بر میداریم بسیار بجا خواهد بود که گامهائی هم برای آسایش و رفاه  
 افراد، که خود آفریننده این شگفتیها در زمینه تمدن مادی میباشند برداشته شود.  
 قرنها تجربه ثابت کرده است که علوم و صنایع و اختراعات، گرفتاریهای واقعی بشر را  
 رفع نکرده است؛ بشر کنونی بیش از هر چیز نیازمند فراغ خاطر و آسایش روحی است.  
 اگر از تجارب پیشینیان، که بمرور زمان در آزمایشگاه تاریخ، (بصورت مدارک  
 و شواهدی مربوط بازمینه مختلف و مکانهای متعدد) فراهم آمده است، پند نگیریم،  
 و بحل مشکلات واقعی زندگی نپردازیم، از فرصتی که روزگار بما داده و از آینه‌های  
 که زمانه برای نمایش عیبها در برابر چشم ما نگاه داشته است استفاده نکرده با علم  
 و اطلاع خود را بمهلکه افکنده ایم.

اسلاف و نیاکان بشر، که شاید نگران وضع نسل‌های آینده بوده‌اند، سرگذشت  
 خود را در کتیبه‌ها و ابنيه و آثار هنری ثبت کرده بصورت پیامی به نسل‌های بعد منتقل  
 ساخته، آنها را بیرونی از اعتدال و عقل سلیم دعوت کرده‌اند. زمامداران و رجال قوم  
 و سیاستمداران باید با توجه بر راهنمایی پیشینیان، هادی و دلیل واقعی ملت‌ها باشند و  
 آنها را از این اضطراب و پریشانی برهانند.

۱ - چنانکه ارتگای کاست می گوید (مانباید تاریخ قدیم را از خاطر دور برداریم، چه تاریخ جدید  
 مانیز در همان فصل متوقف است). کتاب طیفیان توده ها تألیف خوزه اورنگای کاست ترجمه دکتر منشی ۱۳۰۱.